

چهارشنبه ۱۴۰۴ ذی قعدة سال بیست‌ودوم • شماره ۵۲۸۲	جامعه
یادداشت	
«وضعیت فروماند» و «بحران ظرفیت»	
رضا اکبری‌نوری	

در سال‌های اخیر یک جمله آرام‌آرام از سطح نجواهای شخصی بالا آمده و نزد هر قشری از جامعه از کارگر تا کارفرما می‌توان آن را شنید: «دیگر نمی‌توانم ادامه دهم». این جمله هم‌زمان یک گزارش فردی و یک علامت جمعی است. گزارشی از نقطه ضعف روان انسان‌ها و علامتی از نقطه غلیان جامعه. در چنین شرایطی جامعه نه‌فقط با بحران اقتصادی، بلکه با وضعیتی روبه‌رو است که آن را می‌توان «وضعیت فروماند» نامید؛ لحظه‌ای که توان جمعی ته می‌کشد و ساختارهای تحمل از درون فرومی‌ریزند. در این یادداشت تلاش می‌کنم از سه مسیر -روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و ساختاری- نشان دهم که تکرار این جمله در ایران نشانه‌ای از یک بحران عمیق‌تر است و چرا بحرانی که تاکنون فهم نشده است و اگر همچنان فهم نشود، پیامدهای اجتماعی آن می‌تواند شکل‌دهنده دوره‌ای جدید و پیش‌بینی‌ناپذیر باشد.

فروسدگی روانی؛ وقتی ذهن ایرانی دیگر توان ترمیم ندارد

از نگاه روان‌شناسی، «دیگر نمی‌توانم ادامه دهم» تنها یک جمله نیست؛ نقطه‌ای است که در آن ذخایر شناختی، هیجانی و انگیزشی فرد تحلیل رفته‌اند. در شرایط معمول، انسان پس از هر ضربه روانی یک «توتل ترمیم» دارد؛ خواب عمیق، روابط امن، پیش‌بینی‌پذیری زندگی، امید به آینده، یا حتی یک سرگرمی ساده که انرژی از‌دست‌رفته را بازسازی می‌کند. اما در سال‌های اخیر در ایران این توتل تا اندازه زیادی تخریب شده است. تورم و بی‌ثباتی اقتصادی نُه‌تنها فشار مالی، بلکه فشار شناختی تولید می‌کند. قیمت‌ها هر روز تغییر می‌کنند، تصمیم‌های ساده، انرژی زیادی می‌برند و ذهن برای محاسبه آینده خسته است. اضافه کنید استرس زندگی شهری، بحران مسکن، احساس عقب‌ماندگی و مقایسه دائمی با جهان بیرون را. در چنین وضعیتی نه‌فقط انرژی روانی پایین می‌آید، بلکه توان ترمیم هم فروسویده می‌شود. به‌همین دلیل آنچه شاید بتوان در اینجا آن را فرصت تطبیق نامید، از بین می‌رود و با توجه به سرعت تغییرات خصوصا در قیمت‌ها فرصت تطبیق از بین رفته و مردم در هر قشری روزبه‌روز و در مقایسه با روز دیگر عقب می‌مانند تا جایی که فرومی‌مانند. وقتی افراد هفته‌ها و ماه‌ها در این چرخه قرار می‌گیرند، در مرحله‌ای متوقف می‌شوند که روان‌شناسان آن را «درماندگی آموخته‌شده» می‌نامند. انسان حس می‌کند هر تلاشی بی‌فایده است؛ بنابراین انگیزه، امید و حتی خلاقیت از بین می‌رود. این وضعیت را می‌توان در لحن مردم شنید: «حوصله هیچ چیز را ندارد»، «انگار مغزم کار نمی‌کند»، «فقط می‌خواهم بگذرد»، اما نکته مهم‌تر این است که این احساس نه تک موردی است و نه محدود به یک قشر است، بلکه به یک الگوی عمومی بدل شده و همین الگوست که علامت بحران بزرگ‌تری است.

فرسایش اجتماعی؛ وقتی جامعه حس می‌کند آینده‌اش درزیده شده است

نتیجه پایداری در چنین وضعیتی -فروماند- باعث بروز پدیده دیگری می‌شود که جامعه‌شناسان این وضعیت را تحت عنوان افق‌زایی و بی‌هنجاری پایدار توضیح می‌دهند. افق‌زایی یعنی جامعه نمی‌تواند آینده خود را تصور کند. با تورم، بی‌ثباتی، ناامنی شغلی و فروسدگی ساختاری در نقش‌هایی مثل پزشکی، کارمندی، کارگری، کسب‌وکارهای کوچک، و حتی کارآفرینی، مردم فقط در لحظه حال گیر افتاده‌اند. زندگی تبدیل شده به مدیریت بحران‌های روزانه. در این‌صورت وقتی همه آینده‌پذیری در میان اقشار مختلف فرامی‌می‌شود، جامعه وارد نوعی «حالت‌زدگی اجباری» می‌شود؛ همه مجبورند فقط امروز را رنده بچاوند و زنده‌ماندن در معنای فیزیکی، جایگزین زندگی در معنای انسانی آن می‌شود. یکی دیگر از عباراتی که در این ماه‌ها بارها شنیده می‌شود، از طرف مردم و کسب‌وکارها، این است که سعی کنیم فعلا بایر بمانیم. این یعنی تلاش برای بقا. در این نقطه است که وضایت و خرسندی جای خود را به جنگ برای زنده‌ماندن می‌دهد. می‌شود دست‌وپا زدن و همچنان فروماندن؛ مانند فردی که در باتلاق است. پیامد اجتماعی این وضعیت بسیار خطرناک است: ● روابط انسانی شکننده می‌شوند. ● توان همدلی کاهش می‌یابد. ● اعتماد اجتماعی سقوط می‌کند. ● میل به مهاجرت فرامی‌می‌شود. ● خشنونت‌های کوچک روزمره افزایش می‌یابند. ● جامعه از تولید «امید جمعی» بازمی‌ماند.

وقتی جامعه‌ای هم امید و هم اعتماد را از دست بدهد، به طور طبیعی از وضعیت گفت‌وگو به وضعیت کریز یا کسبختگی می‌رود. و این همان لحظه‌ای است که هر بحران کوچک می‌تواند منشا یک آسیب بزرگ‌تر شود.

«فروماند ساختاری»؛ فروریختن توان جمعی

بر این مبنا می‌توان اذعان کرد بحران امروز ایران صرفا بحران اقتصاد نیست؛ بلکه بحران ظرفیت است. ظرفیت روانی افراد، ظرفیت تحمل نهادها، ظرفیت امید، ظرفیت مقاومت، و ظرفیت اعتماد. وقتی این ظرفیت‌ها هم‌زمان فروسو می‌شوند، جامعه وارد وضعیتی می‌شود که می‌توان آن را فروریختن اجتماعی نامید. فروریختن اجتماعی در معنای که: «قواعد نا نوشته دیگر کار نمی‌کنند.» مردم از نقش‌های اجتماعی خود کنار می‌کشند. ● نهادها کارآمدی حداقلی خود را از دست می‌دهند. ● فشارهای فردی تبدیل به نارضایتی‌های ساختاری می‌شود.

در چنین وضعیتی هر رویداد کوچک -یک بحران اقتصادی تازه، یک بی‌عدالتی آشکار، یک ناکارآمدی نهادی- می‌تواند تبدیل به نقطه‌ای نگران‌کننده شود. نه به معنای خشنونت حتمی؛ بلکه به معنای انفجار بی‌اعتمادی، بی‌ثقوتی، کناره‌گیری اجتماعی یا مهاجرت جمعی. اینها همگی شکل‌های فروپاشی بی‌صدا هستند. اما پرسش مهم این است: این وضعیت مردم را علیه چه چیزی برمی‌انگیزد؟ برای پاسخ علمی و مسئولانه باید گفت: جامعه در لحظه فروماند، علیه «ساختارهای فشار» واکنش نشان می‌دهند؛ نه علیه یک گروه یا شخصی خاص. مردم علیه آن چیزی اقدام می‌کنند که بیشترین سهم را در احساس ناتوانی جمعی دارد. این عوامل معمولا چنین‌اند: ۱. بی‌ثباتی پایدار؛ مردم علیه وضعیت‌هایی واکنش نشان می‌دهند که آینده را تصور‌ناپذیر می‌کنند. ۲. ناکارآمدی‌های مزمن؛ تصمیم‌ها، قوانین یا ساختارهایی که زندگی روزمره را دشوارتر می‌کنند، هدف اصلی نارضایتی می‌شوند. ۳. بی‌عدالتی و تبعیض؛ هرچه نابرابری ملموس‌تر باشد، احتمال واکنش جمعی بالاتر می‌رود. ۴. فشارهای اقتصادی که فراتر از تحمل جمعی رسیده‌اند؛ نه فقر، بلکه «له‌شدن توان زیستن» محرک اصلی رفتارهای جمعی است. ۵. فقدان روایات امیدبخش؛ جامعه وقتی احساس می‌کند هیچ خروجی معناداری وجود ندارد، علیه بی‌معنایی و بی‌اقتی اقدام می‌کند. این واکنش‌ها لزوماً سیاسی کلاسیک نیستند. ممکن است به شکل‌های زیر بروز کنند: مهاجرت انبوه، فروریزی مشارکت اجتماعی، امتناع از همکاری با ساختارها، خزن آبی برای اعتمادی، یا حتی جست‌وجوی آلترناتیوهای هویتی و فکری؛ بنابراین آنچه مردم علیه آن خواهند ایستاد، یک دشمن مشخص نیست، بلکه همه ساختارهایی است که زندگی را از حالت قابل زیستن خارج کرده‌اند.» این نقطه همان جایی است که مصاحبه‌های روزمره، گلیایه‌ها و جمله «دیگر نمی‌توانم ادامه دهم» را باید بسیار جدی گرفت.

سخت‌نهایی

ایران امروز بیش از هر چیز با بحران ظرفیت مواجه است. ظرفیت روانی افراد و ظرفیت جمعی جامعه. وقتی انسان‌ها در همه طبقات و نقش‌های یک جمله را تکرار می‌کنند، یعنی مشکل نه‌فردی نیست و نه محدود. جامعه در مرحله «فروماند» قرار گرفته است؛ لحظه‌ای که ظرفیت و توان ادامه‌دادن ته کشیده، اما نیاز به حرکت همچنان وجود دارد. تضاد میان ناتوانی و اجبار، همان نقطه‌ای است که فروریختن اجتماعی از آن آغاز می‌شود. اگر این وضعیت دیده و ترمیم نشود، جامعه نه‌فقط دچار خستگی جمعی می‌شود، بلکه وارد مرحله «باتعریف خود» خواهد شد. مرحله‌ای که در آن مردم به شکل‌های مختلف -آرام یا پرهیجان، فردی یا جمعی، آشکار یا پنهان- در برابر ساختارهایی که آنان را به این نقطه رسانده‌اند، واکنش نشان خواهند داد. از این‌رو جمله «دیگر نمی‌توانم ادامه دهم» فقط یک ناله فردی نیست، بلکه سندی است از لحظه‌ای تاریخی که توان جمعی ته می‌کشد. دیدن این جمله فهمیدن آن، و توجه به عمق اجتماعی‌اش شاید مهم‌ترین شرط عبور از این دوره باشد.

روایت زندگی نباتی ووضعیّت رنج‌آور دوکارگر مصدوم معدن طبس از زبان خانواده‌ها

روزی چند بار می‌میریم

«همسر کاملا از کار افتاده و وضعیّت خیلی بد است. خودش دیگر توانایی انجام هیچ کاری را ندارد. حتی برای خوردن غذا باید با قاشق غذا را به دهانش بگذاریم چون توانایی انجام این کار را ندارد»

نسترن فرخه: ماجرای انفجار در معدن طبس زندگی همه آنها را ویران کرد. از علیرضا کده‌ای، پسر جوانی که حالا روزی چند بار تجربه تشنج و بی‌هوشی دارد تا مهدی علیزاده، پدری که نان‌آور خانه بود و حالا زیستش به تخت‌خواب و زندگی نیمه‌نباتی خلاصه شده است. اینها بخشی از رنجی است که قربانیان حادثه طبس و خانواده آنها از ۳۱ شهریور ۱۴۰۳ تجربه می‌کنند؛ افرادی که برای کوچک‌ترین کارهای شخصی به استخدام پرستار شبانه‌روزی یا انتقال به مراکز نگهداری نیاز دارند. ولی امکان انجام آن را ندارند و مسئولان طبس و نهادهای دولتی هم به‌طور کل در برابر حمایت از این خانواده‌ها سکوت کرده‌اند. هر کدام از خانواده کارگران به شکلی پس از این فاجعه، دچار مصیبت شدند. اما طبق گفته خانواده‌هایی که عزیزانشان دیگر درمان نمی‌شوند، در برابر فشار روانی برای مراقبت و نگهداری و درماندگی مالی، تأکید می‌کنند که: «با هر تشنج، فراموشی و درد عزیزمان روزی چند بار می‌میریم.»
بسا اینکه بارها درباره پرداخت دیه ۶۰ میلیاردی برای خانواده متوفیان گفته شده اما پرونده حمایت از این کارگران که حالا ازکارافتاده شده‌اند و نیاز به خدمات جدی درمانی و مالی دارند، همچنان باز مانده است.

درخواست جدایی و مهریه از سوی همسر مصدوم

خواهر و برادرانش چند عکس و فیلم از چهره جوانش برای «شرق» می‌فرستند، در ویدئوهایی که از او گرفته‌اند، به وضوح دیده می‌شود که توان پاسخ‌دادن ندارد. علیرضا کده‌ای، کارگر جوان ۳۰ساله معدن طبس که پس از حادثه دچار صدمات شدید مغزی و عصبی شده، اکنون در سیستان و بلوچستان و در خانه خواهرش تحت مراقبت است. خواهر او در گفت‌وگو با «شرق» از وضعیت دشوار جسمی و درمانی علیرضا می‌گوید؛ وضعیتی که طی ماه‌های اخیر رو به وخامت گذاشته و دیگر قابل درمان هم نیست و نیاز او به مراقبت حرفه‌ای و پرستاری درمانی را افزایش داده است. بعد از این ماجرا زندگی ناآشوبی او هم دچار مشکل شده و طبق گفته‌های خانواده علیرضا، همسرش درخواست جدایی و

یک اشتباه، برای پول بیشتر، زندگی چند ده خانواده را ویران کرد. ماجرای انفجار در معدن طبس هر روز برای خانواده کده‌ای زنده می‌شود. به گفته خواهر «علیرضا، مهمترین آسیب او، اختلال شدید حافظه کوتاه‌مدت است: «با آدم حرف می‌زند، جمله‌ها را کامل می‌گوید، ولی یک ثانیه بعد هیچ چیز یادش نمی‌ماند. حتی یادش نمی‌ماند دستشویی کجاست، در اتاق‌ها می‌چرخد تا پیدا کند.

علیرضا هیچ‌گونه تمرکز حافظه‌ای ندارد و حتی سده‌تیرین گفت‌وگوها بلافاصله از ذهنش پاک می‌شود. این وضعیت از روز حادثه آغاز شده و پس از انجام آخرین سی‌تی‌اسکن شدت بیشتری پیدا کرده است». خواهر از شش‌ت بیماری برادرش می‌گوید: «در پروسه کارهای دادگاهه مجبور شدیم مدارک پزشکی مبنی بر بیماربودن برادر را ارائه دهیم اما گزارش‌های قبلی را نپذیرفتند و گفتند مدارک جدید بیاورید. ما هم مجبور شدیم دوباره مدرک بیاوریم، وقتی برادرم داخل دستگاه سی‌تی‌اسکن رفت، ترسید و به دلیل فشار عصبی یا یادآوری خاطرات روز حادثه، حالتش یکدفعه بد شد، مثل روزهای اول که در کما بود. از همان روز دوباره حالتش به روزهای اول برگشت. بیهوشی‌های لحظه‌ای، گیجی و صفرشدن حافظه هم دوباره شروع شد.» به گفته خانواده، علیرضا در سه هفته گذشته وارد یک مرحله جدید از علائم شده است: «الان در طول روز چند بار تشنج می‌کند. ناگهان می‌لرزد و می‌افتد. چند دقیقه بیهوش می‌شود و بعد با پاشیدن آب یا تکان‌دادن دوباره به هوش می‌آید». خواهر و برادر علی تأکید می‌کنند که این تشنج‌ها در حالی رخ می‌دهد که پیش از انجام سی‌تی‌اسکن، حملاتی به این شدت نداشته است. خواهرش بر اساس گفته پزشکانی که او را در زاهدان، زهک و زابل معاینه کرده‌اند، توضیح می‌دهد: «قسمتی از مغزش که آسیب دیده، برگشت ندارد. پزشکان نتیجه آم‌آر‌آی و سی‌تی‌اسکن را دیدند و گفتند آن بخش از مغز از بین رفته و قابل ترمیم نیست.» به گفته خانواده، پزشکان اعصاب، چند بار او را معاینه کرده‌اند و همه نتیجه‌ای مشابه داشته است. یکی از مشکلات جدی علیرضا، ادرار عصبی و ناتوانی در تخلیه کامل مثانه است. این موضوع از همان روزهای اول حادثه وجود داشت، اما در ماه‌های اخیر شدت گرفت. خواهرش توضیح می‌دهد: «ادرارش تخلیه نمی‌شود، می‌سوزد، درد دارد و شب‌ها بی‌اختیاری کامل دارد. گفتند ادرار عصبی است و باید با سوند تخلیه شود». به همین دلیل هزینه پوشک، دارو و وسایل مراقبتی بخش اصلی خرج ماهانه خانواده او را تشکیل می‌دهد. طبق گفته‌های خانواده، این‌س جوان که روزی با قدرت بدنی که داشت در معدن کار می‌کرد، حالا از نظر جسمانی هم به شدت ضعیف شده است: «نمی‌تواند راه برود، مگر فقط وقتی کسی دستش را بگیرد، خودش به‌تنهایی نمی‌تواند راه برود. ضعف شدید دارد و هر لحظه ممکن است بیفتد. بیشتر وقت‌ها فقط می‌نشیند و به یک جا زل می‌زند. برای همین تقریباً تمام ساعات روز نیازمند یک همراه دائمی است». خواهر و برادرش در گفت‌وگو با «شرق» تأکید می‌کنند که حال «علیرضا» اکنون شبیه همان روزهای ابتدایی پس از انفجار معدن است: «همان حالت کماگونه، همان بیهوشی‌های لحظه‌ای، همان تغییرات ناگهانی، فقط این بار تشنج هم اضافه

شده است». به گفته خواهر علیرضا، حساب حقوق او حدود ۱۰ ماه است که به‌دلیل پرونده درخواست طلاق همسرش بسته شده و خانواده هزینه‌های درمان را خودشان پرداخت می‌کنند. معدن طبس در مواردی هزینه‌های فاکتورشده را می‌پردازد، اما حقوق ماهانه، پرستار و مرکز نگهداری برای او فراهم نشده است: «الان برادرم به پرستار ۲۴ساعته نیاز دارم. ما سه خواهریم، زندگی‌مان دارد از هم می‌پاشد. پدر و مادرم پیر هستند و اصلاً توان مراقبت از برادرم را ندارند». علیرضا اکنون در زهک، در خانه یکی از خواهرانش زندگی می‌کند و دیگر اعضای خانواده هر روز برای مراقبت به او سر می‌زنند: «در حال حاضر حالتش آن‌قدر بد شده که دلمان نمی‌آید زیاد انیشت کنیم. هر روز چند بار بیهوش می‌شود و تشنج می‌کند، دیگر هیچ‌کدام از ما را به درستی در خاطر ندارد. این ماجراها برادرمان را از ما گرفت.»

یک پیکر خیره به سقف

«بچه‌ها بی‌پدر شدند، با این تفاوت که پدرشان زنده‌ای روی تخت است». اینها را همسرش از پشت خط تلفن تکرار می‌کند؛ زنی که پس از فاجعه طبس در مصاحبه با «شرق» بارها از شرایط همسرش گفت و اینکه تاکنون حمایت دولتی از آنها نشده است.

مهدی علیزاده، کارگر خراسان رضوی است که به دلیل انفجار در معدن از کار افتاده، همسرش درباره وضعیت او توضیح می‌دهد: «الان همسر کاملا از کار افتاده و وضعیّت خیلی بد است. خودش دیگر توانایی انجام هیچ کاری را ندارد. حتی برای خوردن غذا، باید با قاشق غذا را به دهانش بگذاریم چون توانایی انجام این کار را ندارد. باید مرتب در تخت استراحت کند و تقریباً تمام زمانش را روی تخت و خیره به سقف می‌گذراند». به مرور وضعیت مهدی بدتر شده و همسرش می‌گوید: «قبلاً وضعیت همسرم به این شکل نبود. اوایل شرایط بهتری داشت، اما به مرور، وضعیّتش بدتر شد. در حال حاضر حتی نیاز به پوشک هم دارد. پوشک خیلی هزینه‌بر است، هر بسته پوشک حدود ۵۷۰ هزار تومان است و ما چند روز یک بار مجبور به خرید یک بسته می‌شویم. مثلاً روزانه دو بار نیاز داریم تا پوشک را عوض کنیم». مادر و همسر مهدی از بی‌تابی‌های مکرر او مخصوصاً در خواب می‌گویند که آرامش خانه و فرزندانش را در هم شکسته است: «همسرم شب‌ها تا صبح به‌شدت سرصودا می‌کند و دخترم از شدت سدرد نمی‌تواند بخوابد. من هم مجبورم شب‌ها به همسرم غذا بدهم تا او آرام شود و بخوابد، ولی باز هم سرصودا ادامه دارد. همسرم به دلیل کار در معدن دچار مشکلات مغزی شده است. مغزش به‌دلیل کمبود اکسیژن از کار افتاده و سلول‌های مغزی او آسیب دیده‌اند که درمان‌پذیر هم نیست. حالا دیگر هیچ‌کدام از بچه‌ها نمی‌توانند با او ارتباط برقرار کنند و توانایی صحبت‌کردن هم ندارد. بچه‌ها از روز حادثه طبس پدرشان را از دست دادند». همسر همسر بارها برای انتقال همسرش به مرکز نگهداری اقدام کرده، با اینکه هزینه آن را هم خودش باید پرداخت کند ولی تاکنون موفق نشده است: «نگهداری از همسرمر کار سختی است، تنهایی خسته شدم و دیگر نمی‌توانم، خودم هم بیمار شدم. ما به‌دنبال یک مرکز نگهداری برای همسرم بودیم و حتی نامه‌ای از دادگستری گرفتیم که برای بهرستی بفرستیم، اما هیچ جایی در مشهد یا استان‌های دیگر برای پذیرش همسرم وجود نداشت. حتی در سایر شهرها هم وضعیت به همین صورت است و جای خالی ندارند. تا وقتی همسرم بود خودش سر پا بود و کار می‌کرد. در حال حاضر، تنها کمک مالی که از همسر معدن طبس دریافت می‌کنیم، ماهانه ۱۵ میلیون تومان است. این مبلغ برای هزینه‌های درمانی، پوشک و سایر نیازهای همسرم کافی نیست. البته بیمه هم، حقوقی پرداخت می‌کند، ولی این مبلغ تنها در حد یک کمک جزئی است، زمانی که همسر سرکار بود، درآمد ماهانه‌اش ۲۰ تا ۲۰۰ میلیون تومان بود، اما حالا هیچ درآمدی نداریم و تنها این ۱۵ میلیون کمک ماهانه از سوی معدن را دریافت می‌کنیم. سه فرزند دارم و همگی محصل‌اند. اوضاع زندگی خیلی سخت است و من تمام کارهای همسرم را انجام می‌دهم. از وقتی همسرم دچار آسیب شده، مجبورم به تنهایی همه کارها را انجام دهم و واقعا از نظر جسمی خسته شدم». دست راستم به شدت درد می‌کند، چند بار به پزشک مراجعه کرده‌ام و از آن زمان باید آمپول تزریق کنم تا درد کاهش یابد. با این حال هیچ‌کدام از مراکز نگهداری در طبس یا مشهد جا ندارند. از مسئولان خواهم می‌کنیم که به وضعیت ما رسیدگی کنند و حداقل یک کمک واقعی به خانواده‌هایی مانند ما داشته باشند». حادثه انفجار معدن طبس نه‌تنها جان و سلامت کارگران را گرفت، بلکه ساختار زندگی ده‌ها خانواده را نیز از هم پاشید. روایت‌های خانواده‌های علیرضا کده‌ای و مهدی علیزاده تنها در نمونه‌ای از رنج عمیق و سخت مالی که از ۳۱ شهریور ۱۴۰۳ تا امروز ادامه دارد؛ رنجی که با تشدید مشکلات جسمی، ناتوانی‌های دائمی، فرسایش روحی خانواده‌ها و بی‌عملی نهادهای مسئول گره خورده است. درحالی‌که این خانواده‌ها روزی چند بار با درد، تشنج، بیهوشی، درماندگی و بی‌پناهی عزیزانشان روبه‌رو می‌شوند، سکوت و بی‌تعهدی نهادهای محلی و دولتی، همچنان ادامه دارد. حادثه طبس برای بازماندگان، نه یک خاطره تلخ که یک فاجعه روزمره است؛ فاجعه‌ای که هر روز تکرار می‌شود و هر روز بخشی از زندگی و توان این خانواده‌ها را می‌بلعد.

در نشست «وضعیت‌شناسی عینی زن مهاجر افغانستانی» عنوان شد:

زنان مهاجر در تقاطع نابرابری‌ها

محمدحسین موسوی: در روزهای گذشته نشست «وضعیت‌شناسی عینی زن مهاجر افغانستانی» به میزبانی انجمن راحل و خانه نشین‌ه‌روان تهران برگزار شد. محور بحث‌ها در این نشست «گونه‌شناسی هویت زن مهاجر افغانستانی»، «ساختار دسترسی به آموزش برای مهاجرین افغانستانی» و همین‌طور «جایگاه شغلی زنان مهاجر» بود. در این نشست «مرضیه واعظی»، فعال اجتماعی و دانش‌آموخته جامعه‌شناسی در کنار «فاطمه بهروزفرخ»، پژوهشگر حوزه زنان به بحث دربراره جایگاه مهاجران در جامعه و حس معقل بودن پرداختند. «مرضیه واعظی» سخنان خود را با اشاره به تفاوت زیادی که بین برخورد و قوانین مربوط به مهاجرت در بین کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته وجود دارد، شروع کرد. «در کشورهای با اصطلاح غیر صنعتی مفهوم مهاجرت به معنای واقعی تعریف نشده و هنوز هم‌زیستی سالم‌آمیز بین دو انسان با فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف یک امر معمول نیست. در کشورهای مثل خاورمیانه‌ای، هم‌زیستی بسیار سخت شده است.» او به تجربه خودش به عنوان فردی که از نسل دوم مهاجران از افغانستان به ایران محسوب می‌شود، اشاره می‌کند و می‌گوید: «ما فارسی‌زبان‌ها واقعا نمی‌توانیم مسائل‌مان را بین خودمان حل کنیم. ایران و افغانستان از نظر تاریخی و جغرافیایی ارتباطات و اشتراکات زیادی دارند. از نظر تاریخی حکومت‌های تیموریان، غزنویان، سلجوقیان … تاریخ مشترک ایران و افغانستان است. از نظر زبانی نیز ریشه زبان فارسی دری است که منشا آن افغانستان است؛ همین حالا ببینید که شما در فهم صحبت‌های من نیاز به مترجم ندارید، در کشورهای دیگری مثل تاجیکستان نیز زبان فارسی یک نقطه اشتراک مهم است.» این فعال اجتماعی معتقد است که نقطه اشتراک در عموم مردم ایران نسبت به مسئله اخراج مهاجران وجود دارد: «شما نمی‌توانید کسی را که چهار دهه در یک کشور زندگی کرده و با آداب، فرهنگ و سبک زندگی آن کشور

موضوع فراتر از مهاجرت است: «این فقط یک موضوع مهاجرتی

«فاطمه بهروزفرخ»، پژوهشگر حوزه زنان تأکید کرد که

زنان مهاجر در تقاطع نابرابری‌ها قرار گرفته‌اند
«فاطمه بهروزفرخ»، پژوهشگر حوزه زنان تأکید کرد که موضوع فراتر از مهاجرت است: «این فقط یک موضوع مهاجرتی

خبرخوان

۱۱۵ فوتی آنفلوانزا

از ابتدای موج امسال

معاون بهداشت وزارت بهداشت با اشاره به افزایش موارد ابتلا به آنفلوانزا در برخی استان‌ها، از مرگ ۱۱۵ نفر بر اثر ابتلا به این بیماری خبر داد. علیرضا رئیسی ادامه داد: «موج آنفلوانزای امسال نسبت به مدت مشابه سال گذشته شدت بیشتری داشته و در برخی استان‌ها زودتر و با دامنه بالاتری بروز کرده است. با اقداماتی که در حال انجام است، در تعدادی از استان‌هایی که پیش‌تر درگیری بالاتری داشتند، روند بیماری متوقف یا حتی نزولی شده، اما در برخی استان‌ها همچنان با افزایش موارد ابتلا مواجهیم». او افزود: «در حال حاضر استان‌های گلستان،

قزوین، هرمزگان، سیستان‌وبلوچستان (زاهدان)، خوزستان (اهواز)، تهران، کرمانشاه و همدان بیشترین میزان درگیری با آنفلوانزا را دارند و در برخی از این استان‌ها، میزان ابتلا همچنان چند برابر حد هشدار نظام سلامت است». رئیسی با بیان اینکه پیش‌بینی می‌شود اوج موج آنفلوانزا تا سه یا چهار هفته آینده ادامه داشته باشد، افزود: «براساس الگوی سال‌های گذشته، انتظار داریم با نزدیک‌شدن به اواخر بهمن و اوایل اسفند، میزان ابتلا به‌تدریج کاهش یابد». معاون بهداشت وزارت بهداشت درباره سرعت انتقال بیماری گفت: «آنفلوانزا یک بیماری ویروسی تنفسی با قدرت سرایت بالاست و هر فرد مبتلا به‌ویژه در فضا‌های بسته و تجمعات طولانی‌مدت، می‌تواند به طور متوسط یک تا سه نفر دیگر را آلوده کند». او با اشاره به آمار فوتی‌های ناشی از آنفلوانزا، یادآور شد: «از ابتدای موج امسال تاکنون، حدود ۱۱۰ تا ۱۱۵ مورد فوت منتسب به آنفلوانزا در کشور گزارش شده که عمده این موارد مربوط به سالمندان و افراد دارای بیماری‌های زمینه‌ای از جمله بیماری‌های مزمن، نقص ایمنی- سرطان و بیماری‌های تنفسی بوده است». بر اساس اعلام او، در مراجعات سرپایی، حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد بیماران تنفسی تست آنفلوانزای مثبت داشته‌اند که این عدد اکنون به حدود ۲۴ درصد کاهش یافته اما همچنان بیش از دو برابر حد هشدار نظام سلامت است. در این مدت، موارد مثبت کرونا کمتر از یک درصد گزارش شده است.

فقر سرانه آموزشی در تهران

مدیرکل آموزش و پرورش شهر تهران با اشاره به جمعیت حدود یک میلیون و ۲۵۰ هزار نفری دانش‌آموزان شهر تهران، گفت: «برخلاف اذهان عمومی، شهر تهران از فقیرترین مناطق کشور در حوزه سرانه آموزش و تراکم جمعیتی دانش‌آموزان محسوب می‌شود». مجید پارسا ادامه داد: «۲۳ درصد از مدارس در شهر تهران غیردولتی هستند ولی هنوز تراکم ۳۲ دانش‌آموز در هر کلاس نسبت به کل کشور عددی بالااست و باید دستورال مدرسه‌ساز و سایر نهادهای دولتی و غیردولتی در این زمینه بیشترین تمرکز را هزینه کنند». پارسا به نقل از خبرین مدرسه‌ساز به این نکته جالب اشاره کرد که چرا با وجود تلاش‌های بسیار توسعه مدارس، هنوز کیفیت آموزشی و حتی میانگین نمرات و معدل دانش‌آموزان کم است. او افزود: «با وجود همه اینها هنوز پنج هزار کلاس درس جدید در شهر تهران نیاز داریم و ۹ هزار کلاس هم به تخریب و بازسازی نیاز دارد». مدیر کل آموزش و پرورش شهر تهران با انتقاد از بد اخلاقی‌ها و بعضی رفتارهای ناشایست در تغییر کاربری زمین‌های اختصاص داده‌شده برای ساخت مدرسه، ادامه داد: «با این رویه از سوی مراجع ذی‌ربط برخورد شده تا سرانه آموزشی بتواند حقوق کامل خود را کسب کند». او به کمبود مراکز آموزشی با انتقاد از اینکه چرا باید در بین ۲۲ هزار واحد مسکونی ساخته‌شده در غرب تهران کمبود واحدهای آموزشی وجود داشته باشد گفت: «در شهر تهران و به‌ویژه منطقه ۲۲ بسیاری از شرکت‌های انبوه‌ساز تعهدی به ساخت مدرسه متناسب با واحدهای مسکونی نشان می‌دهند ولی شخص رئیس‌جمهور و بسیاری از مسئولان دولت فعلی در حوزه محله‌سازی علاقه زیادی نشان می‌دهند و کارهای خوبی هم در این زمینه صورت گرفته است.»